

پری جادویی



نویسنده: کری بورنل
تصویرگر: لورا الن اندرسون
مترجم: شیرین وافری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



داستان‌های رده‌ کودک بوی کاغذ (بوکا)

سرشناسه : برنل، کری، ۱۹۷۹ - م.

Burnell, Cerie

عنوان و نام پدیدآور : پری جادویی / نویسنده کری بورنل؛ تصویرگر لورا الن

اندرسن؛ مترجم شیرین وافری.

مشخصات نشر : تهران: بوی کاغذ، دارکوب، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری : ۲۸ ص.: مصور (رنگی)؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

فروست : داستان‌های رده‌ کودک بوی کاغذ (بوکا).

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۶۷-۶

وضعیت : فیبا

فهرست‌نویسی

یادداشت : عنوان اصلی: Fairy Magic

یادداشت : گروه سنی: ب. ح.

موضوع : کودکان ناشنوا -- داستان

موضوع : تفاوت‌های فردی در کودکان -- داستان

شناسه افزوده : وافری، شیرین، ۱۳۶۷ - مترجم

رده‌بندی دیویی : ۱۹-۴۲۰/۴۲۰۳۶۲د۳

شماره کتابشناسی : ۸۸۸۴۹۸۹

ملی

مدیر تولید: احمد رضوانی

چاپ: اول، ۱۴۰۲

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپ هنگام

قیمت: ۴۸۵،۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۶۷-۶

تهران، خیابان مطهری، خیابان سلیمان خاطر، کوچه مسجد،

پلاک ۱۹، طبقه اول، واحد سه، کدپستی: ۱۵۷۸۷۱۵۹۱۴

تلفن: ۸۸۳۱۹۱۶۴ - ۲۱ - همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳

رایانامه: info@booka.ir

تارنما: www.booka.ir



دارام هوراااااااااااا!

گگگگگ!

درومب

تق تق

تلق



روزی روزگاری دختری بود به نام ایزابل

که در خانه‌ای زندگی می‌کرد با هزاران آوای خوش...



تقدیم به امیلی؛ گل پاییزی من،

و تمام کسانی که به پریان اعتقاد دارند

و

برای رزی؛ دوستی بسیار خاص

و ملکه زنگوله‌ها!

خواهر بزرگترش، ایسلا،
عاشق طبل زدن بود.

دارام
درومی

ایوان، برادر بزرگترش،
عاشق بازی فوتبال بود.

برادر دوقلوی او، ادریس،
دوست داشت وانمود کند که
یک اژدهای بنفش است.

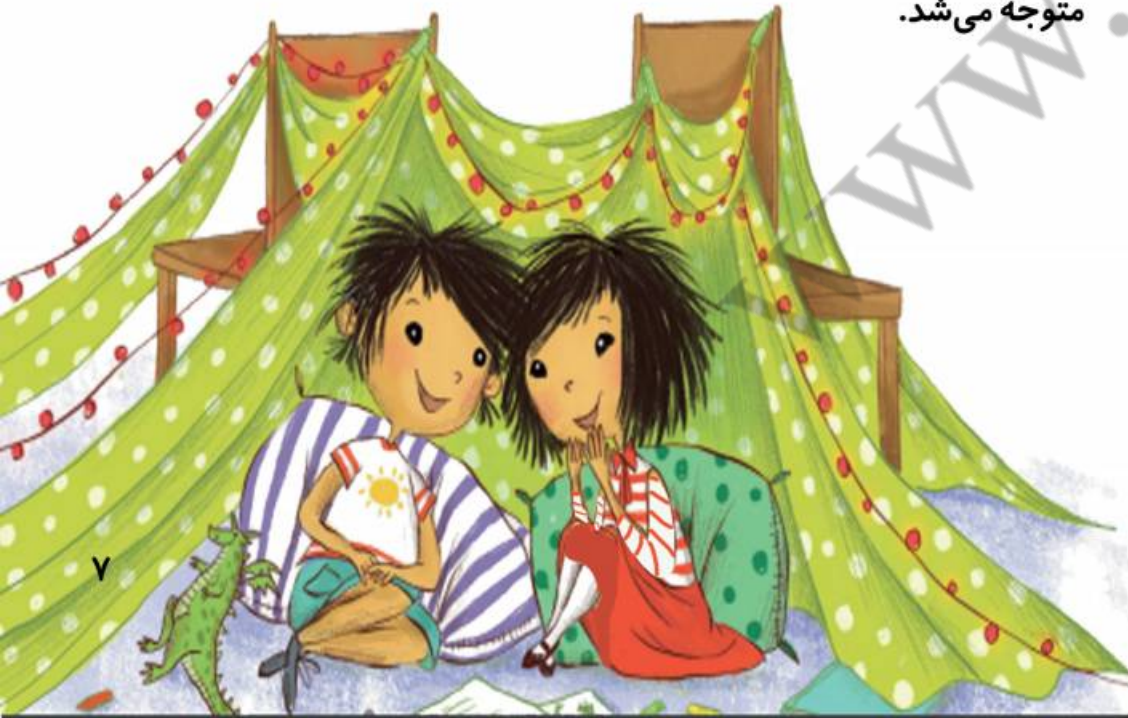
گنگلنگل!

مالی!

گاهی افکارش را با انگشتانش نشان می‌داد.



وقتهایی که ایزابل با برادر دوقلویش، ادریس، بود به هیچ کلمه‌ای برای حرف زدن احتیاج نداشت؛ چون ادریس تمام لطیفه‌های او را متوجه می‌شد.



ایزابل نمی‌توانست بسیاری از این صداها را بشنود، زیرا دنیایش پر از پژواک و سکوت بود. بنابراین، گاهی اوقات او از یک سربند مخصوص استفاده می‌کرد که هر آوایی را رقصان به گوشش می‌رساند.



در سکوت و روشنای آفتاب صدای زنگوله‌ای
بسیار کوچک طنین‌انداز شد؛ صدا به قدری آرام
بود که حتی یک موش هم متوجه آن نمی‌شد.

اما ایزابل که به سکوت عادت داشت،
آن را مانند لرزشی در قلبش
احساس کرد.

یک صبح پر سروصدا سرزند مخصوص ایزابل صداهای اطراف را واضح تر
به گوش او می‌رساند. بنابراین، ایزابل سرزند را باز کرد
و به بیشه گل‌های وحشی قدم گذاشت.

آرامش

مانند یک رویای نرم و عمیق
او را دربر گرفت.